

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

وکلام مرحوم امام در باب نسب قضایا در کتاب انوار الهدایه

امام رضوان الله تعالی علیه که ما این دو روز نظر شریف ایشان را در باب انکار نسبت در قضایای غیر مؤوله ذکر کردیم که یکی از نظریات منحصر به فرد امام تا زمان خود امام هست و یکی از مختارات و مبانی امام در علم اصول همین انکار وجود نسبت در قضایای غیر مؤوله است. ظاهر بعضی فرمایشات امام، برای اینکه این بحث را به صورت جامع متوجه شوید، امام در انوار الهدایه جلد 2 صفحه 101 و 102 بحث فرمودند، منتهی در انوار الهدایه همان نظر مشهور را قائل شدند، آنجا می فرمایند القضية الموجبة بنحو الهلية المركبة، آنجایی که هلیه مرکبه است یعنی محمول یک امری غیر از وجود است مثل زید قائم.

آنجا می فرمایند لا اشکال فيه أنها تنحلّ إلى موضوع و محمول و نسبة، سه جزء را قائل می شوند و لکلّ منها محکّی این موضوع، محمول و نسبت، هر کدام یک مطابق و یک محکّی در عالم خارج دارند. فال موضوع یحکی عن زید الخارجی زید از زید خارجی حکایت می کند، و المحمول یعنی قائم حکایت از قیام می کند و النسبة عن حصوله له این نسبت که جزء سوم قضیه است محکّی اش حصول قیام برای زید در عالم خارج است. بعد این را آقایان در فلسفه دارند، این قضیه که سه جزء دارد موضوع و محمول را می گویند وجود اسمی و مستقل. نسبت، چون وجودی ندارد الا بوجود الطرفين از آن تعبیر به کون رابط می کنند یا وجود رابط، اینجا در انوار الهدایه می فرمایند حالا حقیقت این کون رابط چیست؟ امرٌ صعبٌ خارجٌ عن مقصدنا و مذکورٌ فی محلّه، حالا آنطوری هم که ایشان فرمودند امرٌ صعبٌ، صعبٌ شاید به لحاظ جوّ فقه و اصول صعبٌ باشد و الا در فلسفه محققین در حکمت متعالیه این را دارند که وجود رابط اضعف مراتب وجود است، چون وجودش متقوم به دو طرف است، یکی از این دو طرف از بین برود این وجود از بین می رود، معدوم نیست، یک وجودی هست اما وجودش عین قوام به طرفین است و لذا از آن تعبیر می کنند به اضعف مراتب وجود، این را در انوار الهدایه می گویند و بعد در همان حاشیه به قلم شریف خودشان می فرمایند قد عدلنا عما هاهنا من اشتغال جميع القضايا على النسبة از آنچه که ما در انوار الهدایه گفتیم در جاهای دیگر ما از این مبنا عدول کردیم و این مبنای مشهور که تمام قضایا مشتمل بر نسبت هست را انکار کردیم و فصلنا بین القضايا، اینجا نمی گویند بیان تفصیل چیست بلکه بیان تفصیل این است که بین قضایای مؤوله و غیر مؤوله که باز الآن توضیح مجدد می دهیم برای اینکه بیشتر روشن شود، تفصیل دادند.

و حقّقنا حلّها بما لا مزيد عليه فی بحث اوضاع الحروف، می فرمایند دو جا: یکی در اوضاع حروف و یکی در عام و خاص، ظاهراً شاید آن موقع هنوز استصحاب را ننوشته بودند، شما استصحاب را هم به آن اضافه کنید، نتیجتاً امام سه جا این بحث را مطرح کردند، در اوضاع حروف، در عام و خاص، در بحث استصحاب.

یکی در انوار الهدایه یک اشاره‌ای در حاشیه دارند، دوم در همین اوضاع حروف و هیئات جُمَل، مخصوصاً هیئت جمله‌ی خبریه، در کتاب مناہج، مناہج الوصول که آن هم به قلم شریف امام است. امام مباحث جلد اول کفایه را تحت عنوان مناہج آوردند و انوار الهدایه حاشیه‌ی بر مباحث جلد دوم کفایه است که مبانی اصولی‌شان هم آنجا آمده. در مناہج الوصول جلد اول صفحه 86 و 87؛ ما آن موقعی که در همین بحث هیئت جُمَل نظریه‌ی امام را نقل می‌کردیم تنها کتابی که برای مبانی اصولی امام بود همین کتاب تهذیب الاصول بود. این کتاب مناہج، انوار الهدایه، آن موقع هنوز چاپ نشده بود. مرحوم والد ما هم که تقریرات امام را نوشتند از مقدمه‌ی واجب به بعد تا اول استصحاب نوشتند که در دو جلد چاپ شده.

کلام مرحوم امام در باب نسب قضایا در کتاب مناہج الوصول

در مناہج تصریح می‌کنند که مراد ما از قضایای مؤول و غیر مؤول چیست؟ ما در بحث دیروز گفتیم مراد ایشان از قضایای غیر مؤول یعنی آن قضایایی که مفادش هو هیئت است، مفادش اتحاد است. اما قضایایی که مفاد ظاهری‌اش اتحاد نیست مراد غیر مؤول این است که در مناہج یک تعبیر روشن‌تری دارند نه اینکه با این تعبیر مغایر باشد. می‌فرمایند ما دو جور قضایا داریم، یک قضایایی که لا یتخلّلها الحروف و دوم قضایایی که تتخلّلها الأدوات و الحروف، بین اینها تفصیل می‌دهند می‌فرمایند یک وقت می‌گوئیم زید قائم، بین زید و قائم هیچ حرفی در اینجا تخلّل پیدا نکرده. زید ابیض، اما یک وقت می‌گوئیم زید له القيام، زید له البیاض، آنچه که از مجموع عبارات در مناہج استفاده می‌شود می‌فرمایند آن قضایایی که لا تتخلّلها الحروف و الأدوات از آن تعبیر به قضایای غیر مؤول می‌کنند، زید قائم، زید انسان، الانسان انسان، الانسان حیوان، الانسان نوع، اینها غیر مؤول است اما آنکه حروف واسطه می‌شود می‌گوئیم زید له القيام.

ایشان می‌فرماید قضایای مؤوله را به حسب اول نمی‌توانیم بگوئیم قضیه حمله است، چه چیز بر زید حمل شده؟ زید له القيام قابل حمل نیست، این قضایایی که حروف و ادات بین موضوع و محمول فاصله است تأویل به حملیه برده می‌شود، تأویلش هم به این است که ما متعلّق اینها را در تقدیر بگیریم و بگوئیم زید ثابت له القيام، اگر آن مقدّر را بیاوریم قضیه می‌شود قضیه‌ی حملیه، زید کائن له القيام، حالا خواه ظرف لغو باشد یا مستقر، از افعال عموم باشد یا غیر عموم! این قضایایی که این چنین است می‌فرمایند اینها تأویل به حملیه برده می‌شود، خودش حملیه نیست اما تأویل به حملیه برده می‌شود.

پس بین آنچه در مناہج آوردند و آنچه در بحث استصحاب ما ذکر کردیم فرق جوهری نیست بلکه از جهت تعبیر فرق دارد، من به بحث‌های اصول‌مان مراجعه کردم که ببینیم آنجا ما مؤول و غیر مؤوله را چه گفتیم؟ شبیه همین کلام مناہج معنا کردیم و گفتیم قضایای مؤول یعنی قضایایی که ابتداءً حملیه نیست تأویل به حملیه برده می‌شود، غیر مؤول یعنی آنکه نه، خودش حملیه حسابی است و نیاز برای تأویل ندارد، منتهی علامتش این است که در مؤول یک حرفی از حروف جارّه بین موضوع و محمول هست که متعلّق نیاز دارد اما در غیر مؤول چنین چیزی نیست.

امام در جلد 1 مناہج صفحه 76 و 77 می‌فرمایند هیئۃ القضية الخبریة الحملیة التي لا یتخلّلها الحروف قضیه‌ی خبریه حملیه‌ای که لا یتخلّلها الحروف، مثل چی؟ الانسان حیوان ناطق این یک مثال، زید انسان مثال دوم، عمرو قائم، اینجا مثال عمرو قائم را مطرح کردند، فالهیئۃ فیها وضعت للدلالة على الھو ھویۃ تصدیقیۃ در این قضایا هیئت یعنی جمله برای هو هویت تصدیقی وضع شده و مفادها أنّ المحمول موضوع، مفاد هو هویت چیست؟ یعنی محمول موضوع است یعنی این همانی، من غیر دلالت علی اضافه أو نسبیۃ مطلقاً اضافه و نسبت در کار نیست لا فی الشایعات من الحمل و لا فی الاولیات منه، لا فی البسائط و لا فی المركبات، می‌فرماید در این چهار نوع قضیه‌ی به حمل شایع، قضیه به حمل اولیه، هلیت بسیطه و هلیت مرکبه، هو هویت است، در صورتی که لا یتخلّلها الحروف اینجا زید قائم و عمرو قائم را تصریح کردند. تقریباً شبیه همان ادله‌ای که در آنجا بود می‌فرمایند اما فی الاولیات الانسان انسان و البسائط، بسائط چیست؟ الانسان موجود، فواضح لأنّ النسبة بین المحمول و الموضوع فیہما غیر معقولۃ بحسب نفس الامر، به حسب واقع و نفس الامر نسبت معقول نیست، فإنّ الحدّ عین المحدود در جایی که گفتید الانسان حیوان ناطق، حیوان ناطق حدّ برای انسان است، حدّ عین محدود است و إنّما هو تفصیل نفس حقیقه

المحدود، این مطلبی که در ذهن بعضی آقایان بود که فرق بین اینها به اجمال و تفصیل است این یک حرفهایی است که در ادبیات و ... مطرح می‌شود و یا حرفی است که مشهور می‌گویند، امام می‌فرمایند وقتی در واقع بین حیوان ناطق و انسان نسبتی نیست، این قضیه‌ی لفظیه هم می‌خواهد از او حکایت کند، وقتی در نفس الامر نسبتی وجود ندارد در اینجا هم نسبت نباید باشد. نقطه‌ی اساسی اشکال ما که بعداً خواهیم آمد بر امام رضوان الله تعالی علیه همین است که چه ملازمه‌ای دارد، ممکن است قضیه لفظیه یک خصوصیتی داشته باشد و در واقع اصلاً نباشد، ولی ایشان می‌فرمایند چون در نفس الامر نسبت نیست، پس در قضیه‌ی لفظیه هم نیست.

در آنچه که ما از استصحاب امام نقل کردیم در استصحاب امام فرمودند مثل زید قائم عمرو قائم، قضیه‌ی مرکب است یعنی هلیت مرکب است، ایشان فرمودند این حاکی از سه چیز است ولی آنچه الآن در مناہج می‌خوانیم، در مناہج این حرف را ندارند، اصلاً در مناہج می‌گویند مایز مان این قضایای مؤول و غیر مؤول است، هر قضیه‌ای که در آن این حروف واسطه نشده می‌شود غیر مؤوله، و در مورد غیر مؤوله تصریح می‌کنند به اینکه این غیر مؤولها نه در نفس الامر نسبتی وجود دارد و نه در قضیه‌ی لفظیه، فقط آرام آرام دقت کنید. بعد می‌فرمایند و کذا فی الهیات البسیطة زید موجود لا يمكن تحقق الإضافة بين موضوعها و محمولها و الا يلزم زيادة الوجود على الماهية في الخارج اگر بگوئیم الانسان موجود یک نسبتی بین وجود و انسان در عالم خارج و نفس الامر است این زیاده الوجود على الماهية لازم می‌آید که با مبنای اصالة الوجود سازگاری ندارد و کذا فی حمل الشيء على نفسه زید زید، و کذا فیما إذا حمل الشيء على مصداقه الذاتي مثل البياض ابيض، زید انسان، می‌فرماید اینها نه در خارج و نه در قضیه‌ی لفظیه نسبت ندارند. فیما إذا حمل الشيء على مصداقه الذاتي، بعد یک اضافه‌ای می‌کنند می‌فرمایند أو كمصداقه الذاتي، می‌گویند اگر یک شیئی بر شیء دیگری حمل شد او مصداق ذاتی این نبود اما به منزله‌ی مصداق ذاتی است، مثل الموجود وجود، وجود اینطور نیست که بگوئیم مصداق ذاتی موجود است، موجود یک مفهومی است كمصداقه الذاتي است.

الله تعالی موجود اینجا بحث ماهیت اصلاً وجود ندارد، بعد می‌فرمایند فإن فی شیء مما ذکر که مما ذکر حتی عمرو قائم و زید قائم را هم شامل می‌شود، لا يتعقل نسبة و إضافة بحسب نفس الامر و الخارج، هم به حسب نفس الامر و هم خارج، یعنی یکی است بعد به حسب جمله‌ی لفظیه هم همینطور است.

اما می‌آیند سراغ قضایایی که تتخللها الأدوات، می‌فرمایند مثل زید فی الدار، الجسم له البياض، و هذه القضايا ليست حملية لكن تؤول إليها خودش به حسب ابتدائی حملیه نیست تأویل به حملیه برده می‌شود. فإن قوله زید فی الدار يؤول إلى زید حاصل أو كائن أو مستقر فیها فهذه القضايا، می‌فرمایند این قضایایی که یک حرفی تخلل پیدا کرده تحکی عن النسبة بين الجواهر والأعراض، بین بياض و جسم یک نسبتی است و الموضوع و المحمول، در مثال زید له البياض می‌فرماید کلمه‌ی لام حکایت می‌کند از یک اضافه‌ی بین بياض و زید. و این هیئت جمله دلالت بر تحقق این اضافه دارد به دلالت تصدیقی.

پس ما اگر بخواهیم روی عبارت مناہج پیش بیائیم، روی عبارت مناہج بین موجه‌ی مرکبه و موجهه بسیطه، بین حمل اولی و شایع هیچ فرقی وجود ندارد، در تمام اینها وقتی که حرف ادات بین موضوع و محمول فاصله نشده باشد و غیر مؤوله باشد می‌فرماید مفاد این هیئت جمله که مشهور می‌گفتند وضعت الجملة الخبرية للنسبة الخبرية، ایشان آنجا می‌فرمایند اصلاً ما نسبت را قبول نداریم و چنین چیزی وجود ندارد تا این هیئت جمله بخواهد برای این نسبت وضع شده باشد، آن وقت عرض کردیم پس شما می‌گوئید این جمله بر چه چیز وضع شده؟ می‌فرماید جمله‌ی خبریه که لا يتخللها الادوات وضعت برای هو هویت، یعنی موضوع محمول است. اتحاد به دلالت تصدیقیه دلالت بر این معنا دارد.

آنچه در رساله‌ی استصحاب امام آمده می‌فرمایند حملیات غیر مؤوله مركبة من أمرين است لا نسبة فيها أصلاً، قبلش دارند قضیه‌ی موجهه مركبه مركب از سه چیز است مگر اینکه بگوئیم آنجایی که می‌گویند قضیه‌ی موجهه مركبه مركب از سه چیز است در حملیات مؤوله دارند می‌گویند که اگر این را بگوئیم باز با کلام مناہج تنافی پیدا نمی‌کند چون بعد از آن فرمودند

حملیات غیر مؤولہ مرکبہ من الامرین. در آخر هم فرمودند فالقضية قولٌ مفاده إما الهو هوية، یعنی در بعضی از قضایا اصلاً نسبت وجود ندارد، این یک. أو ثبوت شيءٍ لشيءٍ نسبت را قبول می‌کنند یعنی در قضایای مؤولہ ثبوت شيءٍ لشيءٍ هست و آنجا نسبت را می‌پذیرند لذا در استصحاب ترقی نکردند.

امام در اثنای کلام‌شان می‌فرمایند ما در زيدٌ قائمٌ می‌گوییم بین قائمٌ و زيد چیزی به نام نسبت نیست و می‌گوئیم این جمله برای دلالت بر نسبت وضع نشده چون نسبتی در کار نیست اما در خود این مشتق یک نسبتی وجود دارد، این را انکار نمی‌کنند می‌فرمایند ما مشتق را، قائمٌ را چه مرکب بدانیم و چه بسیط بدانیم، قائمٌ اگر مرکب باشد یعنی ذاتٌ ثبت له القیام، اگر بسیط باشد می‌فرمایند در هر دو صورت اینجا نسبت وجود دارد اما نسبت را خود این مشتق دلالت دارد، این عبارت را دارند که می‌فرمایند ما آنچه دنبالش هستیم این است که هیئت جمله دلالت بر نسبت ندارد، هیئت جمله‌ی خبریه دلالت بر اتحاد و هویت دارد اما لا ننکر که المشتقٌ يدلٌ علیها مرکباً کان أو بسیطاً غاية الامر أن المشتق إن کان بسیطاً تفهم النسبة من اعتبار لا بشرطية اگر گفتند قائم یعنی همان قیام نه ذاتٌ ثبت له القیام منتهی قیام در قائم با قیام مصدری این است که مصدر قابل حمل نیست، قیام در قائم لا به شرط از حمل است، یعنی قابلیت حمل دارد، إن المشتق إن کان بسیطاً تفهم النسبة من الاعتبار لا بشرطية و إن کان مرکباً تفهم من مفهوم ذاتٌ ثبت له القیام.

پس این هم مطلب دیگر امام است، یک مطلب این شد: زيدٌ قائمٌ هم طبق مبنای اصلی که بین تخیل حروف و عدم تخیل حروف تفصیل دادند زيدٌ قائمٌ هم نسبت در آن نیست، همانطوری که زيدٌ زيدٌ، الانسان انسانٌ، الله موجودٌ، زيدٌ موجودٌ، در آن نسبت وجود ندارد در زيدٌ قائمٌ هم نیست، اما کدام نسبت؟ نسبتی که جمله بخواهد بین زيد و قائم دلالت بر او داشته باشد. اما خود این مشتق یعنی در این گونه جملات که مشتق محمول است، زيدٌ ابيض، انکار نمی‌کنند که خود مشتق دالٌ بر یک نسبتی است اعم از اینکه ما مشتق را یک امر مرکب بدانیم یا اینکه مشتق را یک امر بسیط بدانیم، این هم مطلب دوم.

مطلب سوم، در تمام سوابق محصله‌ای که سلب المحمول فقط در ذهن نباشد، در سالبه محصله انکار نسبت کردند همانطوری که توضیح دادیم فرمودند حرف سلب نه برای ربط نسبت سلبیه است بلکه حرف سلب برای سلب النسبة است، سلب الربط، سلب الحمل، سلب النسبة و فرمودند اصلاً این حرفی که در کلام قوم هست که ما یک نسبت ایجابی داریم و یک نسبت سلبی، که من ملاحظه کردم مرحوم آقای بروجردی قدس سره این را قبول دارند چون می‌دانید امام یک تقریراتی دارند که خودشان درس مرحوم بروجردی شرکت می‌کردند و اصلاً پیداست در مبانی و مشی اصولی امام که متأثر از مرحوم آقای بروجردی هم هستند و اینطور نبوده که تشریفاتی و احتراماً درس آقای بروجردی بروند. می‌رفتند و درس ایشان را نوشتند و یک جلد هم چاپ شده به نام لمحات الاصول، آنجا می‌گویند مرحوم آقای بروجردی قائل به نسبت سلبیه است تبعاً للمشهور در مقابل نسبت ایجابیه. امام در سوابق نسبت سلبیه را منکرند می‌گویند حرف سلب دلالت بر سلب الربط دارد.

تا اینجا باز چون مطالبی در مناہج، در انوار و رساله استصحاب بود، باز تقاضا دارم امشب همه اینها را یکجا ببینید ما چند تا اشکال در اوایل بحث اصول به امام کردیم، یکی از اشکالات این است که هر چه ما می‌خواهیم بین زيدٌ قائمٌ و زيدٌ له القیام تأمل کنیم فرق قائل شویم بگوئیم آن زيدٌ قائمٌ نسبت در آن نیست حتی در نفس الامر، اما زيدٌ له القیام جایی است که نسبت هست این قابل التزام نیست. دو سه تا اشکال بر امام داریم که یکیش این است، ببینید آیا مجموعاً از عبارات امام می‌شود این اشکال را به امام کرد، آن وقت مرحوم حاج آقا مصطفی پا را فراتر از والد راحل‌شان گذاشتند ایشان نظریه‌ی والدشان را قبول کردند منتهی فرمودند حتی در قضایای مؤولہ هم نسبت وجود ندارد. امام تا اینجا در قضایای غیر مؤولہ انکار کردند نسبت را، ایشان فرمودند حتی در قضایای مؤولہ در زيدٌ له البیاض، زيدٌ له القیام، زيدٌ فی الدار، در اینها هم نسبت وجود ندارد منتهی در تحریرات جلد اول صفحه 113 این را ببینید.

وصلی اللہ علی محمد و آلہ الطاہرین